

روزنامه جوان | شماره ۶۷۴۴

■ **سیدحسین گشفی***

در روزهایی که بر ما گذشت، عالم دانشور زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نورالله شاه‌آبادی روی از جهان بر گرفت و رهسپار ابدیت گشت. او واپسین فرزند زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی‌شاه‌آبادی و برخوردار از تحصیلات بالای حوزوی و دانشگاهی بود. آثار بر جای مانده از آن بزرگ، شاهدهی بر این مدعاست. وی در گفت‌وشنود منتشر نشده بی‌آمده و یا اتکا بر اطلاعات خانوادگی به روایت رضاخان پرداخته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

یکی از شاخص‌ترین مداخل‌ها به حیات زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، سیاست‌ورزی ایشان و نحوه مواجهه با رضاخان است. حیات سیاسی پدر، چه فراز و نشیب‌هایی دارد؟

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مرحُومُ والِدِ (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) چه در طول مدتی که در تهران بودند، چه پیش از هجرت به قم و چه بعد از بازگشت به تهران، هیچ‌گاه در امور سیاسی دولتی مداخله‌ای جدی و همه‌جانبه نداشتند، اما از بدو پیدایش رضاخان با او به مخالفت پرداختند، زیرا معتقد بودند او عنصری نامطلوب است و وجودش برایکارانه در دستجات سننینه‌نژان یا در جماع عزای حسینی شرکت می‌کند، زود باشد که در زمانی که به قدرت برسد، تشبه به ریشه دین و متدینین بزندا البته مخالفت ایشان، پیش از آن بود که سلسله قاجار از سلطنت خلع و خود رضاخان زمامدار شود و مثلاً قبل از آن بود که با اتاتورک دیدار و قانون بی‌حجابی را اجبار یا مسجد گوهرشاد را گلوله‌باران کند و بسیاری را به کام مرگ بشکند و تعدادی از روحانیون را زندانی کند. ایشان همواره از این عنصر خطرناک به «چاروادار» تعبیر می‌فرمود و هرگز از قلدری‌های وی نهی‌اسید، در هر زمینه‌ای که ضرورت مبارزه با وی را احساس می‌نمودند به وظیفه شرعی خویش عمل می‌کردند. چنانچه یک بار عوامل رضاخان، منبر مرحوم والد را دزدیدند! و ایشان مدتی ایستاده سخنرانی می‌فرمودند و با آنکه دوستان منبر جدیدی تهیه کرده بودند، معظم‌له مصرانه بر سخنرانی ایستاده اصرار می‌ورزیدند و می‌فرمودند: «باید این احق‌های نادان بداندند که من سخنرانی دارم نه منبر!».

در زمانی که رضاخان می‌خواست نقشه تعطیل جماعت در مساجد را اجرا کند، عوامل او مساجد بازار را تعطیل کرده و طبعاً به مسجد جامع نیز آمده‌واز رفتن مردم به مساجد جلوگیری می‌کنند. مرحوم والد چون به محوطه مسجد وارد می‌شوند، پلیس پیش آمده و به ایشان می‌گوید: جماعت تعطیل است! که ایشان می‌فرمایند: «به گنده‌ات بگو بیاید!» و چون او می‌آید، از او می‌پرسند: «اینجا کجااست؟»، می‌گوید: مسجد است، می‌فرماید: شاه چه دینی دارد؟» می‌گوید: مسلمان است، می‌فرمایند: این کی هست؟»، می‌گوید: شما روحانی هستید، ایشان می‌فرمایند: «هر گاه شاه مسلمان نباشد و این محل مسجد مسلمانان نباشد، من روحانی مسلمان در آن نماز نخواهم خواند، ولی تا زمانی که اینجا مسجد مسلمانان است، من روحانی مسلمانان در اینجا به جماعت نماز می‌گزارم…» و بدون اینکه دیگری از طرف او سخنی بشنوند به جانب مسجد می‌وند و چون مانع از ورود خادم شده بودند، شخصاً کش‌های خود را برمی‌دارند و وارد مسجد می‌شوند که در این هنگام مردمی که در حال نظاره این گفت‌وگو بودند، فرصت را غنیمت شمرده و برای ادای نماز هجوم می‌آورند، پلیس هم با دست از پا دراز تر، از مسجد خارج می‌شود و با نامحظ تعطیل مساجد، از ردیف دستورات ضددینی رضاخان برداشته شد.

جریان تحصن ۱۱ماهه آیت‌الله شاه‌آبادی در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) در مخالفت با رضاخان چه بود؟

همانطور که قبلاً یادآور شدیم، اصولاً مرحوم والد از هنگامی که در تهران مستقر شدند، تنها هدف اساسی ایشان، تربیت نیروی انسانی اعم از روحانی و مردمی بود و در این راستا، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. ایشان دخالت مستقیم در کارهای حکومت نمی‌کردند یا نسبت به رژیم، نظر خاص نداشتند. آنچه مورد توجه ایشان بود، همان تحقق حکومت اسلامی بود که انتظار داشتند کسانی که عهده‌دار اداره کشور هستند، افرادی صلاحیتدار و خدمتگزار جامعه اسلامی باشند. روی همین اصل بود که درباره شیوه رفتاری سردار سپه، احساس خطر می‌کردند و حرکات عوام‌فریبانه‌اش برای دستیابی به قدرت را نسبت به آینده کشور زاینبار تشخیص داده بودند و کراراً در دیدار با مرحوم آیت‌الله مدرس، این نکته را بیان می‌کردند. هنگامی که او با کمک بیگانگان، توانست حکومت قاجار را ساقط کند و خود جانشین آنان شود، چیزی نگذشت که آثار نقشه‌های شوم وی ظاهر شد. در این زمان بود که مرحوم والد برای جلوگیری از پیشرفت آنها، از جامعه روحانیت آن آینده – که علائم آن آشکار شده بود– جلوگیری کنند و در برابر آنها به مبارزه برخیزند. تا آن زمان هنوز حرمت مشاهدی چون: حرم حضرت (رضاع)، حضرت معصومه (س) و حضرت عبدالعظیم(ع) شکسته نشده بود و تحصن در آنها، چون دژی غیرقابل نفوذ بود. مرحوم والد در جلسه‌ای با روحانیون – که بیش از ۹۰ نفر در آن شرکت کرده بودند– تصمیم گرفتند در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم(ع) تحصن کنند و بدینوسیله نظرات اعتراضی خود را اعلام دارند و توده مردم را از خطرات آینده حکومت رضاخانی آگاه گردانند، ولی از آنجا که در برخی موارد زور و زور آثار نامطلوبی از خود به جای می‌گذار، در این مورد



«**آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی در مواجهه با رضاخان» در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نورالله شاه‌آبادی**

تحصن ۱۱ ماهه پدر

در اعتراض به حکومت رضاخان بود

هم کارساز شد و تعدادی را به تهدید و برخی را به تطمیع، از اجرای آن تصمیم بازداشتند و از آن جمعیت تنها مرحوم والد و مرحوم آیت‌الله میرزا محمد قمی حجت‌الاسلامی در تحصن شرکت کردند. عوامل رضاخان با ایجاد چنین تفرقه‌ای به دو نتیجه دست یافتند: یکی آنکه برای چندمین بار، قدرت زور و زر را از مومندان دیگری به ضعف جامعه روحانیت پی بردند! زیرا هر چند در میان آنان افرادی قابل احترام و با معنویت وجود داشت، ولی چه بسا که ساده‌لوحانه به وقایع می‌نگریستند و از آینده‌نگری چندانی نداشتند و از دنیایی که در آن زندگی می‌کردند، بی‌خبر بودند و از بازیگری‌ها و شیطنت دست‌اندر کاران حکومت با نقشه‌های عوامل داخلی و بیگانه، بی‌خبر می‌مانند. به هر صورت آنچه رخ داد و نتیجه‌اش برای حکومت وقت به دست آمد، این بود که می‌تواند بدون آنکه مانعی بر سرراه نقشه‌های شوم خود بیاید، آنها را بپایه کند! دبری نگذشت که چهره دُرْخِیم و جنایتکار حکومت آشکار شد و از دنیایی که در آن سواد بهره چندانی نداشت و از دنیای خارج بی‌خبر بود، با دیداری که از ترکیه و اتاتورک کرد، نسبت به شیوه حکومت آن علاقه‌مند شد و گمان داشت شیوه حکومت شیعی و اسلامی را همانند آنجا لایتیک گرداند و چنین می‌پنداشت که راه ترقی کشور در آن است که از شیوه حکومت‌های ولایتک دنیا پیروی کند، از این رو دست به کارهایی زد که گمان می‌کرد راه پیشرفت در آنهاست و در آن اقدامات، نوعاًز برنامه‌های دیکته‌شده استفاده می‌کرد. مرحوم والد در آن زمان به قم رفته بودند، زیرا پس از ۱۱ ماه تحصن در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم(ع)، مرحوم آیت‌الله مدرس، مرحوم آیت‌الله نوری و جمعی از اهالی تهران – که شاید همان جمعیت اخوان بودند– برای بازگرداندن ایشان به تهران به آستانه حضرت عبدالعظیم(ع) رفتند و ایشان را برگرداندند.

قدری از برنامه‌های آیت‌الله شاه‌آبادی، در دوره نسبتاً طولانی تحصن بگویند.

در مدتی که معظم‌له در تحصن به سر می‌برند، افراد و دستجات فراوانی با ایشان دیدار می‌کردند.

از جمله این دیدارها که هر کدام از ویژگی خاصی



«**آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدعلی شاه‌آبادی در مواجهه با رضاخان» در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نورالله شاه‌آبادی**

تحصن ۱۱ ماهه پدر

در اعتراض به حکومت رضاخان بود

برخوردار بود، دیدار آیت‌الله حاج میرزا مهدی فرزند مرحوم آیت‌الله‌العظمی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود که به قصد زیارت آستان مقدس حضرت ثامن‌الحجج حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، از نجف اشرف به ایران آمده بودند و از آنجا که مرحوم والد نسبت به استاد بزرگوار خود احترامی بسایان ذکر داشت، نسبت به فرزندان معظم‌له نیز کمال احترام را داشتند و شاید از همین نظر بود که آیت‌الله‌زاده برای دیدار با پدر به آستانه حضرت عبدالعظیم(ع) مشرف می‌شوند.

چون در آن دیدار مسئله تحصن مطرح می‌شود، مرحوم والد اظهار می‌دارند: «من رضاخان را برای اسلام خطرناک می‌دانم و از این نظر آنچه را که در تان خود می‌بینم، برای جلوگیری از آن به کار می‌گیرم، زیرا آنچه ما اکنون پس از گذشتن قرن‌هایی هزاران شهید در اختیار داریم، بقدر احترامی که از کشته شدن در راه آن دریغ نداریم، به علاوه آنکه خون ما رنگین تر از شهدای راه مقدس اسلام نیست…» از این رو آیت‌الله‌زاده خراسانی پس از دیدار با ایشان، با دریافت چنین پاسخی راهی نجف اشرف می‌شوند. نهایتاً مرحوم والد با اصرار آیت‌الله مدرس و آیت‌الله نوری، با استقبال مردم به تهران بازگشتند، ولی از آنجا که حوزه علمیه قم با تشرف مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری تجدید حیات یافته بود، مرحوم والد توقف در تهران را موجه ندانسته و عازم شهر مقدس قم شدند، به امید آنکه در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه(س)، گامی در جهت پرورش دانش پژوهان دینی بردارند، از این رو در اواخر سال ۱۳۰۶ عازم قم شدند و تدریس خود را آغاز کردند.

ظاهراً از تباط امام خمینی با آیت‌الله شاه‌آبادی و تحصیل امام نزد مرحوم ایشان نیز از همین دوره آغاز شد. اینطور نیست؟

بله. پیش از مرحوم والد، برادر بزرگم مرحوم آقای شیخ محمدجواد و عموزاده گرامم مرحوم آقای حاج میرزا محمدصادق، برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفته بودند و با ورود والد معظم‌له به این کانون علمی، حرکت جدیدی در آن رخ داد،

زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ نورالله‌شاه‌آبادی

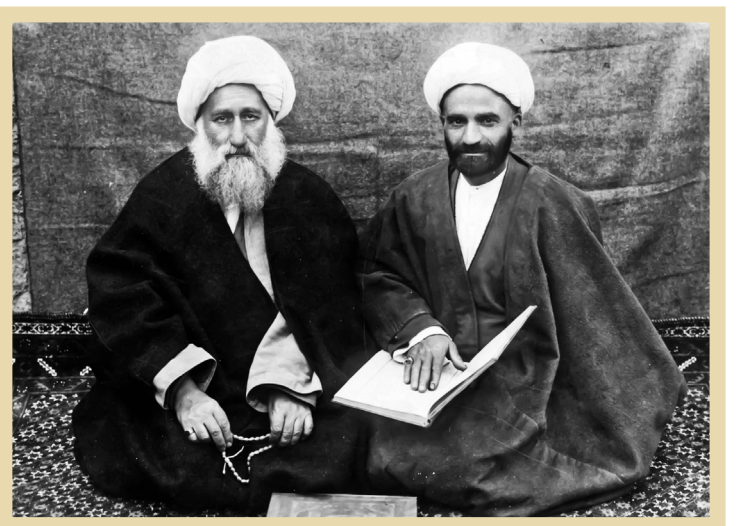
پیش‌بینی‌های مرحوم والد درباره رضاخان که منجر به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) و هجرت به قم شد، هر چند دیگران آن را نپذیرفتند یا در پذیرش آن تردید داشتند، نهایتاً اتفاق افتاد. اقدامات او، ابتدا از ایجاد لباس متحدالشکل آغاز شد که بسیاری از روحانیون را از سلک روحانیت به در آورد! سپس کلاه پهلوی و کلاه لگنی یعنی شاپو را رواج داد و نهایتاً تصمیم گرفت با خشونت، بی‌حجابی را الزامی کند

بودم که پای ثابت آن بودم و هر روز نکته تازه‌ای از معظم‌له استفاده می‌کردم و چنانچه ایشان در قم می‌ماندند، من همچنان از محضر ایشان استفاده می‌کردم…».

اینجانب شخصاً شرکت معظم‌له را در درس‌های پدر به‌خاطر دارم. مخصوصاً در یک مورد که عصر جمعه‌ای و هوا نسبتاً گرم بود و ظرفی که برای آب خنک تهیه شده بود و آن را با یخ انباشته بودند، معظم‌له را در جمع شرکت کنندگان دیدم، چون از قبل ایشان را می‌شناختم، خوب به خاطر دارم که منزل ما خانه بزرگی بود که بخش جنوبی آن دارای یک سالن پنج دری و در یک زاویه‌اش اتاقی در حدود پنج در شش متر بود که قرینه آن هستنی ورودی بود. مرحوم والد در این محل به تدریس اشتغال داشتند، البته اضافه بر آن، اساق و سالن آن دارای طاقچه‌هایی بود که بیش از یک متر عمق آنها بود که طلاب از آنها استفاده می‌کردند و بالاخره به علت تنگ‌ما محل و تنگنای علاقه‌مندان، محل تدریس ایشان از منزل به صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه(س) انتقال یافت.

حضور و تدریس آیت‌الله شاه‌آبادی در حوزه علمیه قم تا چه مقطعی ادامه یافت؟

زمان زیادی از ورود مرحوم والد به قم نگذشته بود که زمره‌های تنگ‌نظران معترض، ایشان را از ادامه تدریس بازداشت! از آنجا که دوستان و ارادتمندان ایشان همواره اصرار داشتند که معظم‌له به تهران بازگردند و در اوایل هجرت ایشان به قم به برآورد بزرگ ایشان مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ‌احمد بیادآبادیصفهانی متوسل شده بودند که نهایتاً نصیب ما مرحوم آیت‌الله حائری از دروس هم‌بحث بودند و در امر ازدواج ایشان با صبیبه مرحوم آقای نفقی واسطه شده بودند، زمینه استفاده ایشان از محضر پدر را فراهم کردند. در یک روز که مرحوم والد بسا مرحوم آیت‌الله حائری در ایوان یکی از غرفه‌های مدرسه فیضیه نشسته بودند، عموزاده به آقای خمینی می‌گوید: از روی شما تحقق یافته است و ایشان هم آن کسی است که می‌تواند خواستگان را برآورده سازد. در این مورد مرحوم امام می‌فرمودند: «من انتظار کشیدم تا ایشان از آنجا به طرف منزل حرکت کردند و من در همراه ایشان آمده، خود را معرفی کردم و در مسیر راه از معظم‌له خواستم که برای من بحتی را تدریس کنند. ایشان با توجه به اینکه محیط حوزه چندان آماجگی این امر را ندارد، ابتدا از پذیرش خواست‌ام امتناع ورزیدند تا آنکه به گذر دایی عابدین رسیدیم. با اصرار من موافقت کردند که بحثی را در فلسفه آغاز کنند، ولی من به ایشان عرض کردم که فلسفه خوانده‌ام و آنچه مورد نظر من است عرفان است که از آن پس امتناع ایشان از یک طرف و اصرار من از طرفی، مرا تا منزل ایشان کشاند و به من تعارف کردند که داخل شوم. آن روز ناهار را در خدمت ایشان بودم که نهایتاً با موفقیت حضرت امام در ادامه می‌فرمودند: «از آن تاریخ تا مدت هفت سالی که ایشان در قم بودند، در تمام دروسی که داشتند شرکت کردم، حتی در جلسه درس اخلاقی که روزهای جمعه تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردم. در این مدت افرادی بودند که چند روز یا چند ماه شرکت داشتند، ولی تنها من



زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی حاج میرزا محمدعلی شاه‌آبادی و یکی از شاگردانش

در آن زمان رئیس الوزرا بود– زیر بار آن نرفت

و از سمت خود کناره گرفت و ذکا‌الملک فروغی آن را بپایه کرد و هر چه از عمر نکبت‌بار حکومت رضاخان می‌گذشت، گام تازه‌ای در برنداختن مظاهر دینی برمی‌داشت. گویی که این جرئومه بلاهت مأمور بود با زدودن مظاهر دینی مردم، جامعه را به فساد و تباهی کشد و شیوه دیانت مردمان را نابود گرداند! از طرفی حرص و طمع این عنصر وحشی به جایی رسید که املاک و سرزمین‌های وسیعی را به نام خود ثبت کرد و دار و ندار مردم را به غارت برد و بسیاری از آنان را به حسرت از دست دادن دارایی‌شان عزادر کرد تا آنجا که پس از گذشت سال‌ها، هنگامی که افشار طوس سرپرست اموال رضاخان در شمال را کشتند، ستم‌کشیدگان او جشن و سرور به پا کردند!

آیت‌الله شاه‌آبادی در آستانه اوج گیری نهضت ملی ایران، بدرود حیات گفت و وقایع پس از آن را ندید. شما به عنوان شاهدهی بر این رویدادها، از آن چه روایت و ارزیابی‌ای دارید؟

جالب است که پس از اخراج رضاخان، فرزندش اموال چپاول شده مردم را به دولت فروخت و بهای آن را در خارج از کشور برای آینده فرزندانش ذخیره بانک‌ها کرد و مهم‌تر از آن، روزی که متفقین قزاق را از این کشور اردنگ زدند، در اثر حکومت اختناقی وی، در رجال سیاسی که دارای اندیشه مستقل و متکی به ملت و ملیت باشند، کسی باقی نمانده بود! زیار در آن زمان، دیگر از آیت‌الله مدرس و دیگر رجال آگاه خبری نبود و بسیاری از آزادمردان مرده بودند. اگر مشاهده می‌کنیم پس از گذشت چند سال با آزادی آیت‌الله کاشانی از تبعید و آمدن ایشان به تهران و پیدایش جنبه ملی به رهبری دکتر مصدق، حرکتی تازه در کشور رخ داد، این نبود مگر آنکه پس از اتمام جنگ جهانی دوم که به پیروزی متفقین انجامید و در این موفقیت نقش امریکا از طرفی و شوروی از طرف دیگر شاخص بود، دیگر امکان نداشت که دولت انگلستان تنها به چپاول اموال ملت‌ها همچنان ادامه دهد، بلکه تازنفس‌هایی چون امریکا که در جنگ سرسرمایه‌گذاری کرده بودند، از این امر منتفع می‌شدند. همین امر ایجاب می‌کرد که کشور ایران هم که دارای سرمایه بزرگی در مخازن زیرزمینی خود بود، منافع آن را در اختیار دولت‌های انگلیس و امریکا قرار دهد. این اقدام حساسیت و واکنش ملت ایران را برانگیخت.

از این رو برای آنکه تغییر این شیوه نامطلوب نیازمند عناصری که در میان مردم از آزایی برخوردار بودند، مرحوم آیت‌الله کاشانی که برای در تبعید به سر می‌برد و اکنون با شرایط موجود می‌توانست به ایران بیاید و رشته مبارزات خود را با انگلیس از سر گیرد، در میان استقبال عمومی به‌کنور بازگشت. عناصر سیاسی و خوشنام دیگری نیز بودند که می‌توانستند این مبارزه را کامل گردانند. مسئله ملی کردن نفت ایران، بهترین سوژه برای این تغییر بود و نهایتاً تلاش این دو گروه به ثمر نشست و ایران ملی شد. نکته‌ای که از هر جهت مورد توجه باید قرار گیرد، اینکه از پیش گفته‌اند: سیاستمان زمانی که پایان یابد، داربست‌های ساخت آن باید برچیده شوند! چند صباحی از ماجرای ملی شدن صنعت نفت نگذشته بود که نوبت برچیدن داربست‌ها از سوی بیگانگان فرارسید و عوامل تفرقه‌افکن دست به کار شد و ارتباط آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق را به بهانه‌های گوناگون به جدایی کشانیدند تا آنجا که در جلسه سخنرانی در منزل آیت‌الله کاشانی، محمد حداد‌زاده را هدف قرار دادند و کشتند و برای انتخاب رئیس جدید مجلس شورای ملی در بهارستان، بر سر چارپایی عمامه گذاشتند و شعار ضدایت‌الله سردادند و بازبگرانی را در ماجرا به کار گماشتند که نتوانند توده مردم را از نتایج آن باز دارند و بالاخره کردند آنچه را که از قبل برنامه‌ریزی کرده بودند. نهایتاً باید داربست‌ها برداشته شود و برداشت شدن این برانداختن نهضت نفت، نقشه طراحی شده از با تقویت محمدضا پهلوی پیساده کردند تا آنکه با قیام ۲۲امام ۱۳۵۷ به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، ملت بیدار شده ایران اوتومار آن را برچیند و به زباله‌دان تاریخ سپرد. اکنون ۳۸سال از آن تاریخ می‌گذرد که دورقیب گذشته هماهنگ شده‌اند و دندان طمع نشان می‌دهند! آنان برای درهم شکستن قیام ملت، از دروازه‌هایی دیگر پای به درون نهاده‌اند و نسل جدید انقلاب که کمتر از ماجراهای جنایت‌بار غارتگران ملت آگاهی دارند و در اثر تحریم‌ها و زیاده‌خواهی‌های آنان، چه از نظر فرهنگی و چه از نظر معیشتی مورد بعضی از تنگناها قرار گرفته و در مبارزه با غارتگران آبدیده نشده‌اند، اظهار نگرانی می‌کنند و تحت تأثیر تبلیغات شوم و همه‌جانبه آنان، نمی‌توانند موفقیت فعلی خود را که در کشوری آزاد و مستقل زندگی می‌کنند، درک کنند. امید است با همت خدمتگزاران نظام اسلامی، این بیداری برای عموم ملت و به ویژه جوانان نسل جدید دوران شکوه و عظمت کشور را تجدید کنند. در یک کلام باید گفت: امروز جوان نوبت فرانژی می‌توانست!

«**مدرس حوزه علمیه قم**